

چکیده

لئوپولد سدار سنگور شاعر پرآوازه سیاهپوست سنگالی، در سال ۱۹۰۶ در سنگال دیده به جهان گشود و تحصیلاتش را در مدرسه مذهبی کاتولیک در داکار و کالج لیبرمان به پایان رساند و در سال ۱۹۲۸ برای تحصیلات عالی به پاریس رفت. وی در دبیرستان لوئی‌لوگران و دانشگاه سوربون به فراگیری فلسفه و ادبیات پرداخت و در سال ۱۹۳۵ به درجه استادی دستور زبان دانشگاه فرانسه رسید.

وی در این دوره با نام‌آوران و افراد سرشناس چون ژرژ پمپیدو آشنا شد که این دوستی‌ها، سرآغازی برای رسیدن به موفقیت‌های آینده شاعر جوان محسوب می‌شود. او علاقه زیادی به فراگیری و خواندن کتابهای نویسندگان و شعرای بزرگی چون مارسل پروست، ژان پل سارتر، پل کلودل، سن ژرژ پرس، آندره بروتن، و پل الوار داشت.

او شاعری سوررئالیست بود که با استفاده از فضاهای خاص فرانسوی-آفریقایی موسیقاری، سنتی و اسطوره‌ای باعث خلق آثاری نو و سخت پیچیده گردید. به همین روی در نظر داریم که در این مقاله با روش «خرده‌خوانش» که ژان پی‌یر ریشار بنیانگذار آن بود و با تشریح بخشی از اشعار مجموعه اتیوپیک (حبشی‌ها) شاعر سنگالی، مضمون‌های مورد نظر وی را نشان دهیم. در این رهگذر، نکات مبهم و تاریک شعر این شاعر و زوایای اندیشه و آرمان‌های او از خلال تکرارها و تشبیهات و استعاره‌ها ارائه می‌شوند.

واژه‌های کلیدی

مضمون، تکرار، آفریقا، سپاه سرشتی، هم‌رنگی نژادها

مقدمه

ژان پی‌یر ریشار^۱ منتقد فرانسوی قرن بیستم، که روش خرده‌خوانش^۲ را برای مطالعه آثار پیشنهاد کرده، معتقد است که تجزیه و تحلیل موشکافانه بخشی از اثر، به توصیف آن مجموعه یاری می‌رساند و مضمون‌های متعدد به ساختاری واحد که همان درک و شناخت نویسنده است منجر می‌شود. (تدیه ۱۹۸۷، ص ۱۱)

او در پی کشف و بازسازی حساسیت‌های نویسنده است و از لابه‌لای ناپیوستگی ظاهری اثر به هماهنگی عمیق و نهفته آن پی‌می‌برد.

او با محترم شمردن یکپارچگی شخصیت و فردیت خلاق نویسنده در پی کشف ژرفای اثر

1- Jean- Pierre Richard

2- Microlecture

است و نظم و پیوستگی زمانی آن مورد توجه او نیست.

در سال ۱۹۶۲ ژان پیر ریشار رساله خود را در مورد *دنیای خیالی مالارمه*^۳ به چاپ رساند و در مقدمه آن به ارائه روش خود، که بر پایه شناخت مضمون بود، پرداخت.

بنا به گفته او مضمون، اصل عینی و ملموس سازمان‌دهنده است و تکرارها مشغله ذهنی نویسنده را آشکار می‌سازند. (ریشار ۱۹۶۲، ص ۶) مطمئناً این مضمونها، نمادها و اسطوره‌ها، پیش از شاعر و در خارج از اثر او وجود دارند، ولی استفاده خاصی که شاعر از آن می‌کند مورد علاقه ماست. نوآوری تجربه برآمده از عوامل ویژه نیست، بلکه طرز سازماندهی با نظم منطقی آنست که باعث تمایز اثر نویسنده‌ای از دیگر نویسندگان می‌شود. و شگرد ناشی از سازماندهی غیرارادی تجربه نویسنده یا شاعر به تصورات او جان می‌بخشد.

پس ما به بررسی رویکرد ویژه شاعر به مسائل دوروبرش می‌پردازیم و دنیای خیالی او را ترسیم می‌کنیم. پژوهشی در هشت شعر مجموعه حبشی‌ها^۱ (بهبهانی ۱۳۷۳، ص ۱۱۷) سنگور^۲ به نامهای انسان و حیوان^۳ (سنگور ۱۹۹۰، ص ۹۹)، کنگو^۴ (همان، ص ۱۰۱) کایامگان^۵ (همان، ص ۱۰۳) پیامها^۶ (همان، ص ۱۰۶) تدانگال^۷ (همان، ص ۱۰۸) بانوی غایب^۸ (همان، ص ۱۱۰) نیویورک^۹ (همان، ص ۱۱۵) و شاکا^{۱۰} (همان، ص ۱۱۵) ما را به منبع الهامات شاعر و مضمون‌های او رهنمون می‌کند. در این مقاله سعی شده است با بررسی مضمونها، تکرارها، اسطوره‌ها به ارائه اندیشه‌های اصلی شاعر پرداخته شود.

3- Stéphane Malarmé

1- Ethiopiques

2- Léopold Sédar Senghor

3- L'Homme et la Bête

4- Congo

5- Kaya Magan

6- Messages

7- Teddungal

8- Absente

9- New York

10- Chaka

۱- مضمون‌های اصلی سنگور

درونمایه‌های اصلی شعر او، زن، طبیعت (آفریقایی و غربی)، موسیقی، زمان، سرزمین کودکی، هراس، رنگها، امید، شب و روشنایی‌اند.

در شعر سنگور، زن از جایگاه والایی برخوردار است و مهر زنانه، مادرانه و دوستانه او به آفریقا و شاعر جان می‌بخشد که برای ترسیم آن سنگور از استعاره‌های طبیعت سود می‌جوید. (ژوانی ۱۹۹۷، ص ۱۱۰) در شعر کنگو، این شطّ عظیم در پیچ و تاب‌های دشت و کوه به پیکره زنی می‌ماند که در مسیر خود همه موجودات و گیاهان را سیراب می‌کند و به آنها هستی می‌بخشد و در نهایت به نمادی از باروری و تغذیه بدل می‌شود. اولین صفت او پاکی است که در شعر کنگو بارها به آن اشاره شده است: «تویی که برترین نسب را از نسل خود نشان داری تو، ای میراث‌دار پاک‌ترین و برترین ارزش‌های نسل خویش». البته کلمه «پاک‌ترین» تصویر دوگانه‌ای دارد: یکی به نشانه بری بودن از بیماری خطرناک مالاریا است و دیگری به معنای پاکی و نسب والای زن است. در شعر بانوی غایب باز هم شاعر به نسب برتر زن اشاره می‌کند و می‌گوید «همسر من زنی است از نسب برتر و پرغرور». در جای دیگر او زن را به طلا تشبیه می‌کند زیرا طلا در تمدن‌های اولیه آفریقا نمادی از پاکی جاودان بوده و ارزش مادی آن مورد نظر نبوده است. بنگریم به سپیدی که نماد واژه دیگری است از پاکی و او را همراهی می‌کند: «گل زیبای زلفان تو گلبرگ‌های سفید لبان تو» (کنگو) و تصاویر متعدد دیگری در همین شعر به سفیدی زن جلوه‌ای مذهبی می‌بخشد.

زن در شعر کایاماگان به عنوان معشوق جلوه‌گر می‌شود، این پادشاه قدرتمند اعتراف می‌کند که نیازمند مهربانی او است زیرا که امپراتوری او بر مبنای عشق پایه‌گذاری شده است. در پیام‌ها به دختران جوان با بدن‌های لطیف اشاره شده است. در بانوی غایب شاعر به ستایش دختران جوانی با گلوهای سبز می‌پردازد که برای دلداري به قهرمانان خود آواز سرداده و نمایانگر شیره حیات و شکوفایی بهارند. در این اشعار، سنگور زن را مظهری از عشق جاودان برشمرده و او را حوایی می‌داند که تمامی نسل بشر از او زاده شده است. در واقع «اسطوره ملکه سبا در تمامی اثر سایه انداخته و به آن تلالو بخشیده. زیرا زن در اشعار سنگور حضوری شاعرانه دارد و شاعر فراتر از لحظه‌های کامیابی، به جایگاه والای او نگریسته است.» (بونه ۱۹۹۷، ص ۶۷) برای مثال در شعر شاکا همسر او نولیوه به چنان جایگاهی می‌رسد که بیم آن می‌رود تصویر مرد سیاسی شاکا در کنار او محو شود.

زن نمادین سنگور با آب و زمین و طبیعت آفریقایی عجین می‌شود و به صورت گل و گیاه جلوه می‌فروشد. در شعر نیویورک دختران جوان چون برگ‌های درختان سبز و نی‌های باریک و بلند پدیدار می‌شوند و گلوی طلائی خود را در رقص زیبای سنتی برافراشته و در معرض دید قرار می‌دهند، شاعر آنها را به دختران جوان طلائی با پاهای بلند (که اشاره به دختران آمریکایی است) ترجیح می‌دهد. «زن گیاه شده سنگور در میان گیاهان و گل‌ها و دریا پنهان شده و در تمام اشعار او جلوه‌گر است: «چشمان طلائی سبز تو که چون دریا در زیر آفتاب رنگ می‌بازد.» (دولاوو ۱۹۹۷، ص ۶۶) در شاکا نولیوه همچون کبوتران در فضایی بهشتی آواز

سرمی‌دهد و ما را به یاد داستان‌های انجیل می‌اندازد. و عاشقان در آغوش هم طلوع جهان و هستی را جشن می‌گیرند و آواز زندگی‌بخش سر می‌دهند.

برای شاعر، زن تنها راه رسیدن به روشنایی است. در *شاکا* به پوست سیاه و درخشان نولیوه اشاره می‌شود و بدن شیشه‌ای او *مانای* صبح تولد جهان است که همچون الماس می‌درخشد. بدن او همیشه روغن خورده و درخشان است تا مانع از خرابی و فساد آن شود. پس می‌توان گفت که ارتباط زن با طبیعت، انعکاسی از ارتباط شاعر با طبیعت است. زن برای سنگور هم پری الهام و هم هستی‌بخش او است. *شاکا* در زیر دستان نولیوه تمام غم‌هایش را به بوته فراموشی می‌سپرد و شاهدخت بلورگ، عاشق‌اش را در زمستان سرد نرماندی در پناه خود گرما می‌بخشد. سنگور برای زنان سیاه و سفید زیبایی و شکوه قائل است، زیرا او به همرنگی نژادها معتقد است. زن برای او نمادی از آفریقا و اروپاست، که به دختر شعر او هستی می‌بخشد. مهر مادرانه در شعر سنگور، با علاقه او به نشان دادن شیر حیات‌بخش و هستی‌دهنده به کودک نمایان می‌شود و در *کاپامگان* او خود را کودکی زیبا می‌بیند که با پوستی قهوه‌ای رنگ در نو جای گرفته و زنها او را تاب می‌دهند. او قدرت و آرامش را در کنار مادر و زن دوباره به دست می‌آورد. «این زن می‌تواند حرف‌های دلپذیری بزند- حرف‌های پربار و برای کودک آواز بخواند، شاعر در خیابان‌های نیویورک ناگهان مهر مادرانه را به خاطر می‌آورد، تا بتواند خود را از این احساس نامطلوب رهایی بخشد.» (پلانک ۱۹۹۴، ص ۳۴)

همان‌طور که ژان پیر ریشار اشاره کرده است: «تکرار هر مضمون نشانگر تمایلات و کشش‌های درونی شاعر است» (تدی ۱۹۸۷، ص ۱۱۵)، سنگور در همه حال برای زن ارزش والایی قائل بوده و آن را به وضوح در اشعارش نشان می‌دهد، خواننده نیز آن را در وجود خود حس می‌کند.

در شعر سنگور طبیعت نقشی بسیار مهم و اساسی دارد، نوآوری اثر در استفاده درست و زیباشناختی از فضاهای خاص طبیعت آفریقایی است. (دولاوو ۱۹۹۷، ص ۶۱) در شعر *انسان و حیوان درختان کائیسدار*^۱، ریشه‌های عمیقی در خاک دارند و همانند انسانند که ریشه‌های پربار و ژرفی در این دنیا دارند. گردن دختران جوان در بانوی غایب به نی‌هایی باریک می‌مانند و گاهی در برگ نیلوفر آبی جای می‌گیرند و شیرۀ حیات از وجودشان *مانای* گیاه عبور می‌کند و به وجود تازه‌ای جان می‌بخشد. نولیوه^۲ همسر شاکا همچون کبوتران آواز سرمی‌دهد و دستانش همچون مار بواست و لب‌هایش چون نیش مار می‌سوزاند.

اشعار سنگور شدیداً متأثر از سنت‌ها و فرهنگ آفریقایی است و واژه‌های خاص جانوران و گیاهان آفریقایی به وفور در شعر او یافت می‌شوند - در اشعار مجموعه اتیویک (حبشی‌ها) از ۴۴ نوع گیاه و ۶۰ گونه حیوان نام برده شده است. سنگور به همه این گونه‌ها، حالتی نمادین بخشیده، که بنا به گفته ریشار «مضمون می‌تواند به صورت نماد جلوه کند، و ما بنا به اصل تأثیرپذیری می‌توانیم از نمادی به نماد دیگر برویم» (تدی ۱۹۸۷، ص ۱۱۶). مثل شیر که نماد قدرت آفریقا است و کفتار که نمادی از شر مطلق است. درختان نخل و انواع درختان صمغ‌دار و آکاسیا و حاره‌ای با بوته‌های گل‌های خاردار، خواننده را با خود به فضای کاملاً آفریقایی

1- Kaicedra

2- Nolivé

می‌برد. مسلماً این مضمونها در خارج از اثر وجود دارند، ولی استفاده خاص این تفاوت‌هاست که شاعر از آنها و طریق به تصویر کشیدن آن مورد نظر ما است که، اثر يك شاعر را از دیگر شاعر متمایز می‌کند.

«هر چند نام آفریقا و سنگال چند بار بیشتر در اثر او نیامده است ولی آفریقا حضور دائمی خود را در آثارش نشان می‌دهد. به نظر شاعر، این قاره مهد بشریت است و اولین انسانها در آنجا پدیدار گشته‌اند.» (پلانک ۱۹۹۴، ص ۲۰)

در واقع بنا به سنت‌های باستانی، سنگور خود را خنیاگری می‌داند که رسالتی بزرگ به عهده دارد و این رسالت، همان انتقال اسطوره‌های آفریقایی به تمام جهانیان و به ویژه به آفریقاییان است که از گذشته خود پیوند گسسته‌اند.

آهنگ و موسیقی خاص سیاهپوستان آفریقایی شعر او را همراهی می‌کنند و بیان شفاهی آن پایه و اصل اساسی شعرش را تشکیل می‌دهد. تربیت / انیمیستی^۱ سنگور که ریشه در پیوند زندگان و مردگان دارد به طبیعت رنگ و بویی انسانی می‌بخشد و حیوانات و گیاهان در شعر او به پیوند دائمی با انسان دست می‌یازند و به نماد بدل می‌شوند.

طبیعت، دیگر نمایشگاه و تماشاگاه بی‌جان نیست، بلکه با حالات روحی و روانی شاعر در ارتباط تنگاتنگ بوده و نمایانگر عمق وجود انسانی است. شط عظیم کنگو به صورت زنی درمی‌آید که نماد برکت و پرباری آفریقا است و هستی حیوانات و گیاهان وام‌دار وجود اوست، زیرا که طبیعت چون مادری دلسوز به تمام جانداران از شیرۀ وجودش طعام می‌بخشد. پیروزی انسان بر حیوان در شعر *انسان و حیوان* با طلوع خورشید و نمایش قوس و قزح بامدادی همراه است، در این میان طبیعت هم به جشن و سرور آدمی می‌پیوندد. در قطعه *نیویورک*، پرندگان مرده از آسمان فرو می‌افتند که این نشان از بی‌روحي این شهر و فناوری کور آن دارد. در اینجا همه چیز حیات خود را از دست داده و به شهر مردگان شباهت دارد، اما روح زندگی و قلب نیویورک در محله *هارلم*^۱ می‌تپد که در آنجا سیاهان با پاهای رقصان خود به آن جان تازه‌ای می‌بخشند و زندگی را در آن می‌دمند. در واقع شاعر در این اثر خود به ارائه تمدنی آفریقایی و به ویژه انیویپایی می‌پردازد. او به *زبان مادری*^۲ خود وفادار است، از این روست که اشعارش مملو از واژه‌های دشوار و خیال‌های به تصویر درآمده آفریقایی است، این همان نکته است که درک شعر او را بیش از پیش دشوار می‌سازد.

شعر او سخت از فضاهای غربی متأثر است، به همین دلیل به تناوب در کنار فضاهای آفریقایی جای می‌گیرد. او به سرزمین *نرماندی* که زادگاه همسر فرانسوی‌اش بود، عشق می‌ورزد و هرگاه از *شاهدخت*^۳ خود سخن می‌راند، فضاهای برفی و سرد آن سرزمین را ترسیم می‌کند که به او گرمای خاصی بخشیده است. مثلاً در شعر *بانوی غایب*، شاعر در زمستان سرد *نرماندی* که همه جا یخ بسته است ناگهان در کنار زنان آفریقایی خود در آفریقا از خواب بیدار می‌شود، یا در *نیویورک*، آسمان خراش‌ها، خیابان‌ها، چراغ‌های نئون محله

1- Animiste

1- Harlem

2- Le Sérère

3- La Princesse

منهتن^۴ در کنار گندمزارهای آفریقا در محله هارلم جای می‌گیرند که این درهم‌ریختی نشانگر روح دوگانه و دلبستگی او به دو فرهنگ متفاوت است. ریشار معتقد بود که مضمون به ما امکان سیر در درجات مختلف تجربه را می‌دهد و ما در شعرهای سنگور به خوبی این مراحل را با حضور فراگیر آفریقا، دنیای سیاهان و تأثیر غرب و به‌خصوص فرانسه حس می‌کنیم.

شاعر با به‌کارگیری سازهای موسیقی سنتی آفریقایی و گاه اروپایی که نامشان در سرآغاز هر شعر برده می‌شوند به شعرش رنگ و بویی حماسی می‌دهد، به‌خصوص هنگام به‌کارگرفتن سازی به نام *تان تان*^۱ که شکلها و اندازه‌های مختلفی دارد و وسیله ارتباطی میان قبایل آفریقایی محسوب می‌شود. در واقع سنگور به همراه *ایمه سزر*^۲ و *داماس*^۳ بنیانگذار جنبش سیاه‌گرایی‌اند^۴، اینان در آثارشان به بزرگداشت *خاک* و *نژاد* و زبان آفریقا پرداخته‌اند. همگی این آثار، ریشه در فرهنگ‌ها و سنت‌های آفریقایی دارند.

قصد شاعر از درونمایه زمان، پیوند بین زمان حال، گذشته و آینده است، همان‌طور که زمان تاریخ ممتد و مداوم است، زمان در مجموعه اتیوپیک هم از این روند پیروی می‌کند و در شعر *انسان و حیوان* زمان جدال آنان به میلیون‌ها سال بسط می‌یابد، به عصر حاضر می‌پیوندد، در آینده ادامه دارد. در *کایامگان* شاعر از اسطوره پادشاهی دادگستر یاد می‌کند و او را به زمان حال می‌رساند، به آینده دعوت می‌کند تا قدرت راستین آفریقا در پناه او و زنده نگه داشتن یاد او بار دیگر به‌دست آید. هر چند شاعر پایبند سنت‌ها است، ولی به نوآوری و پذیرش قوانین جدید اجتماعی هم گرایش داشته است و آنها را در کنار هم در شعر *پیام‌ها* می‌آورد، او هیچ‌کدام را به تنهایی نفي نمی‌کند. برای ریشار هم «ترتیب زمانی، ظهور و محو شدن مضمون‌ها اهمیت چندانی ندارد، بلکه استمرار آنها است که به اثر جان می‌بخشد» (ندیه ۱۹۸۷، ص ۱۱۷) ما این پیوستگی مضمون‌ها را در شعر سنگور به وضوح می‌بینیم.

ریشار در پی گستردگی عمل و پیشرفت ذهنی شاعر است و سنگور هم این تغییر را در شعر خود به صراحت بیان می‌کند. او دوگانگی جهان را به تصویر می‌کشد و این نوآوری خاص اوست: «زمان‌های گذشته را دوباره می‌بینم وحدت دو باره و آشتی بین شیر و گاو نر و درخت را» (سنگور ۱۹۹۰، ص ۱۱۷) «آمدن زن غایب به ما وعده داده شده است» (همان، ص ۱۳۹)، این همان زن حبشی است که شخصیتی اسطوره‌ای دارد.

احساس گذر زمان، همیشه شاعر را مجذوب خود ساخته و حس مرثیه‌سرایی او را تحریک می‌کند. به همین علت شب‌های تابستان به سرعت می‌گذرند، زمان آنقدر به سرعت در گذر است که شاعر ناگهان خود را در کشورش می‌بیند، او افسوس روزهایی را می‌خورد که در کنار شاهدخت خود به سر برده بود. او دلخسته از حال که گذشته را از او گرفته، در سراب گذشته دلبسته است.

مضمون *انتظار جهان آرمانی* و *ناکجا‌آباد*، مشغله ذهنی شاعر است و به هستی او معنا می‌بخشد. شاعر با پرورش مذهب‌پاش، به روز موعود اعتقاد دارد، برابری و برادری در جهان او

4- Manhatan

1- Tan-Tan

2- Aimé Césaire

3- Damas

4- Négritude

حکمروایی می‌کند. در پایان شعر *انسان و حیوان* از قهقه خداوند و طلوع بامداد جهان سخن رانده شده است، در شعر *بانوی غایب* او به صراحت از خبر خوشی که طبیعت از دور به ما اعلام می‌کند، یاد کرده است. در شعر *شاکا* مکرراً نوید انتظار خبر خوش و دستیابی به آن را در انتهای شعر می‌دهد و همچنین آرزوی شاعر به برادری جهانی را در بیت ۹۳ اعلام می‌کند، *شاکا* و شاعر چون مسیح از خداوند خواستار شستن گناهان بشر می‌شوند و رستگاری نوع بشر را آرزو می‌کنند.

سنگور مانند *مارسل پروست*^۱، *کولت*^۲، *آندره ژید*^۳ و بسیاری از نویسندگان به خلق دوباره سرزمین کودکی خود پرداخته تا بتواند به برج عاج دست یابد و در اشعاری چون *کایامگان*، *پیامها*، *تدانگال* و *شاکا* بارها و بارها از این دوران یاد کرده است و آرزوی دستیابی به آن را دارد. در شعر *شا کا* برگشت به سرزمین کودکی با نشانه‌های مهربانی و محبت و بوهای معطر باغهای دوران کودکی همراه است. سنگور در توصیف سرزمین کودکی از *مارسل پروست* هم فراتر می‌رود. *ژرار دونروال*^۱ در این باره در کتاب *مسافرت به شرق* گفته است: «دنیایی که در ذهن کودکان نقش می‌بندد، آنقدر زیبا و پربار است که نمی‌توان فهمید که تصاویر ارائه شده توسط شاعر بزرگنمایی شده آنهاست، یا خاطرات یک زندگی متأخر و جغرافیای جادویی یک کرة ناشناخته است». (بونه ۱۹۹۷، ص ۷۰) سنگور هم یک جغرافیای خاص و هم دوران هفت ساله کودکی‌اش را به تصویر کشیده است که در *جوال*^۲ و *جیلور*^۳ گذشته است. او ارزش‌های آن سرزمین را به ما ارائه می‌دهد. به نظر سنگور خلق دوباره جهان کودکی در دستور کار همه باید باشد: «من این سرزمین را نه تنها در آغاز زندگی خودم قرار داده‌ام بلکه برای پایان آن نیز جایگاهی قائل شده‌ام. من معتقدم که هدف غایی فعالیت‌های انسان خلق دوباره سرزمین کودکی است». (سنگور ۱۹۹۰، ص ۹۹)

این دوران بی‌گناهی و سرخوشی است که سنگور در شعر خود ترسیم نموده و به‌خصوص از کودکی *آنیمیستی* خود سخن می‌راند و در آن راهی برای گریز می‌جوید. همان‌طور که ریشار می‌گوید «برای اینکه به بیراهه نرویم، باید ارتباط درونی اثر را تجزیه و تحلیل کنیم که تنها معیار قابل قبول اصل عینی‌گرایی است». (تدی ۱۹۸۷، ص ۱۱۷) در اثر سنگور این ارتباط درونی با فضاهایی ذهنی و خاطرات کودکی او و در قالب مضامین تکراری بیان می‌شود.

آنچه شعر سنگور را برای خواننده دلپذیر می‌گرداند، بازتاب زندگی او است که در شعرش این نکته، صمیمانه و با خلوص تمام جلوه می‌کند، روح سنگور را به همگان آشکار می‌نماید. شاعر همیشه در پی یافتن خویش است، و من او گاهی به جای شخصیت‌های اثر می‌نشیند و گاهی خود سنگور می‌شود؛ این درونمایه‌ها چنان با هم عجین شده‌اند که تفکیک آنها از یکدیگر دشوار است. شعر *انسان و حیوان* با من شروع می‌شود و به نامگذاری

1- Marcel Proust

2- Colette, Sidonie-Gabrielle

3- André Gide

1- Gérard de Nerval

2- Joël

3- Djilor

لحظه‌های اولیه حیات می‌پردازد. این من شاعر در تمام اشعار او را همراهی می‌کند. در کایامگان او خود را همانم با شخصیت اسطوره‌ای می‌بیند. در پیام‌ها من بزرگ قبیله است و هدایایی به نماینده پیشکش می‌کند. در *تدانگال*، من به نام‌گذاری رئیس خانواده‌ای سنگالی می‌پردازد و کم کم من جای خود را به ما می‌دهد که این تعالی نشانگر روح جامعه‌گرای سنگور است.

در شعر *بانوی غایب*، او در آخر شعر خود را خنیاگری می‌نامد که داعیه رهبری یا افتخار ملی را رد می‌کند. در شعر *نیویورک من* را به این شهر می‌بخشد تا او را از خواب غفلت بیدار کند، در *شاکا من* از طرف این شخصیت اسطوره‌ای، ضدیت خود را با استعمار بیان می‌کند. او با رها کردن شعر و حرف به عمل می‌رسد. در واقع شاعر همیشه در این پرسش مانده بود که به شعر پناه برد، یا به دنیای سیاست. برای رهایی ملت‌اش از قید و بند، در تمام طول حیات تاریخی خود همیشه این دوگانگی حرف و عمل را با هم یدک می‌کشید و با اشعارش همیشه در جستجوی شناخت واقعی خود بود، همه تردیدها، دوری‌ها و مشکلات خود را در آن پژواک می‌داد، تا از این رهگذر راه حل مناسبی بیاید و به نجات سیاهان و کل بشریت کمکی برساند. تمام اشعار سنگور بازتابی از مکان‌های جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای است که شاعر از آنها گذشته است.

هراس در تمام اشعار سنگور سایه افکنده و چنین می‌نماید که هراس از زندگی انسان جدایی‌ناپذیر است. در نگاه او، نوع بشر همیشه در معرض مخاطراتی است که نه می‌تواند از آنها اجتناب کند و نه با آنها به مقابله برخیزد. در شعر *انسان و حیوان*، انسان در فضایی آکنده از هراس، ترس و در غروب و تاریکی بدون روشنایی، محکوم به جدال با حیوان و طبیعت وحشی است، هراس از همان آغاز بر همه فضای شعر سایه می‌افکند و همه چیز مانع از پیشرفت انسان است، در *تدانگال* حرکت برده‌ها در صحرا و گرمای سوزان با وحشت و هراس از مرگ و مخاطراتی که در پشت هر بوته پنهان شده، انسان را احاطه کرده است، در شعر *نیویورک* شاعر دچار هراس و وحشتی عظیم می‌شود، هر چند در نگاه اول از عظمت شهر شگفت زده، به ستایش آسمان‌خراشها و فناوری غربی که با خداوند در رقابت است پرداخته، اما خیلی زود این ستایش جای خود را به هراس غم‌انگیز و مرگ‌آوری می‌دهد، چون زندگی در منهن مرده است و همه چیز نشان از مرگ دارد.

با اینکه هراس بر سرتاسر اثر حاکم است، اما امید از آن جدایی‌ناپذیر است. گرچه غیبت معشوق و آرمان‌های شاعر همیشه نگران‌کننده است. ولی او به پیروزی نهایی معتقد است. شب و روشنایی، اضداد جدایی‌ناپذیرند و سرانجام شب با نور روز پایان می‌یابد. در شعر *انسان و حیوان* انسان در جدال هزار ساله خود در تاریکی، در نهایت به روشنایی دست می‌یابد و بامداد، نوید خوشبختی و پایان تیره‌روزی‌هاست.

پیروزی انسان با رنگین کمان و برآمدن آفتاب جهانی همراه است. رنگین کمان در بیشتر اشعار سنگور مکرر آمده است و در همه جا نوید رهایی انسان از قید و بند اسارت و جهل را اعلام می‌دهد.

رنگ‌ها در اشعار و تفکر شاعر نقش اساسی دارند، آنها به صورت نمادین ارائه می‌شوند، رنگ زرد نمایانگر طلای آفریقا و ثروت نهفته و خاک حاصلخیز آن است. قرمز نشانگر قدرت

است، مثلاً در *کایا ماگان* او می‌گوید: «رنگ قرمز نشانگر قدرت من است» و در جای دیگر با شیری قرمز برخورد می‌کنیم. در اثر سنگور طلایی و قرمز و زرشکی یا بنفش نمادهایی از قدرت‌اند. رنگ فراگیر دیگر سبز است، در *تدنگال* «شیر سبز افتخار سنگال را اعلام می‌کند»، در *بانوی غایب* زن حبشی که مثل طلا فسادناپذیر است، با «لباس سبز رنگ و ابری» به پیش می‌آید. سبز عطوفت بهاری را در خود دارد. طلا پاک‌ی را به ما ارزانی می‌دارد، آبی و سفید گاهی مظهر عزا و گاهی نشانهٔ نیکبختی بشر. سیاه و سفید رنگ‌هاییند که در تمام اثر حاکماند و نشان از دغدغهٔ خاطر شاعر دارند که او خواستار درهم‌آمیزی آنهاست. سیاه برای او مظهر خوشبختی و زندگی است، سفید نویدبخش مرگ و نیستی. چون سفیدپوستان از راه دریا که کف سفید دارد به قارهٔ آنها آمدند و همه چیز را نابود کردند، از این روست که در *شاکا صدای سفید* به عنوان مظهر استعمار نمایانده شده است. رنگ‌ها در فرهنگ آفریقایی دارای مفاهیم خاصی‌اند که در روی ماسک‌ها و لباس‌ها و وسایل موسیقی از جمله *تان تان* که طبلی با رنگ‌های تند است، دیده می‌شوند. در واقع در *اتیوپی* سنگور رنگ آبی، رنگی فراگیر است، در *شعر شاکا*، «کشورهای آبی نمایانگر کشورهای شمالی‌اند» و «جنگل آبی نمایانگر جنگل‌هایی است که در آنها کاج‌های آبی یافت می‌شوند». در *تدنگال* از «اسب‌های آبی نام برده شده که حیرت‌برانگیز است». در نیویورک «سیاهان جنوب، رنگ آبی ملایمی دارند» در مفهوم مثبت کلمه تلقی می‌شود، و زن حبشی با *آبی خندان* در *بانوی غایب* توصیف شده است شب *آبی قلب تو* و *تپه‌های آبی تأمل* همه به صورت استعاره‌های فرخ‌بخش بیان شده‌اند. مسئلهٔ مهم در رنگ‌بندی پرچم سنگال است که در ذهنیت *لئوپل‌سدار سنگور* به صورت سه رنگ باریک عمودی، سبز، زرد، قرمز و ستاره‌ای پنج پر که روی باریکه زرد آن شکل یافته است.

۲- بوطیقا و سبک نگارش سنگور

در مؤخرهٔ حبشی‌ها، سنگور از *بوطیقایی*^۱ خود سخن رانده است. در واقع او به ریشه‌های آفریقایی خود رجوع می‌کند. شور و تغزل شخصی شاعر لحنی احساسی به شعر می‌بخشد و با احساسات عمومی در هم می‌آمیزد. (پلانک ۱۹۹۴، ص ۴۱)

تیتز مؤخرهٔ *لمانتن*^۲ است که به زبان آفریقایی نوعی حیوان پستاندار دریایی و علفخوار است و در شط‌های آفریقا به وفور یافت می‌شود. این حیوان در نزدیکی دهکدهٔ سنگور بسیار دیده شده است و شاعر از آنها در خاطرات خود بسیار یاد کرده است: طنین صدای آنها دهکده را به لرزه درمی‌آورد. اسطوره‌ای که آنها را همراهی می‌کند به آنها مفهومی نمادین داده است: «زن حبشی که برای شنا به کنار رودخانه رفته بود ناگهان متوجه نگاه‌های غریبه‌ای شد و از خجالت خود را به رود انداخت و تبدیل به *لمانتن* شد». و شاعر اعلام می‌کند که: «در واقع ما همه *لمانتن* هستیم». و وقتی از استادان خود نام می‌برد آنها را چون «*لمانتن‌هایی می‌بیند که آواز سر داده‌اند*».

نشانه‌های دستوری تعجب و تکرار حروف صدادار و بی‌صدا، نمایانگر برتری وزن شعر او

1- La Poétique

2- Les Lamantins

است. تکرار کلمات آفریقایی مثل *ندئيسان*^۱ در شعر *شاکا*، تغزل آفریقایی او را نشان می‌دهد. شاعر تحت تأثیر اندیشه‌های یونان و روم باستان است. چون تحصیلات او بر این پایه و اساس بوده است، *شاکا* نمایانگر کامل این تأثیر است. *شاکا* شعری حزن‌انگیز و عاشقانه است که طرز بیان آن الهام گرفته از قصیده‌های *پینداروس*^۲ است. وجود گروه همسرایان و روایت داستان، همه با *بوطیقایی* یونانی مطابقت دارد.

تصاویر زیبای شاعرانه و خاطرات شاعر یکی پس از دیگری در کنار یکدیگر جای می‌گیرند و به شعر او ظاهری باستانی می‌دهد که یادآور اشعار *کورتوازی*^۳ است. در واقع این لذت گفتار است که سنگور با به تصویر کشیدن اتحاد بین قلب‌ها و بدن‌ها و خلق مناظری زیباتر از واقعیت، بدان دست می‌یابد. او آنچه را با چشمان خود ندیده است، همانند خنیاگران می‌خواند، ولی در جدال دردناکی است تا به دام رؤیا و داستان‌های قهرمانی و زیبا شناختی نیفتد. او سعی در حفظ سنت شاعرانه سنگال دارد و از تجارب غربی خود برای خلق اثری برتر استفاده می‌کند. در واقع او متأثر از دو فرهنگ آفریقایی و غربی است که سنت‌های نیاکان و *تروبادورها*^۱ *تاپل کلودل*^۲ را در برمی‌گیرند. او از زبان فرانسه برای بیان احساسات و عواطف آفریقایی خود استفاده می‌کند. «اگر سنگور زبان فرانسه را برگزیده، به خاطر این است که فرانسه زبان بزرگ ارتباطی است و امکانات زیادی دارد». (دولاووو ۱۹۹۷، ص ۴۷)

در تمام اشعار سنگور نوعی غم غربت به چشم می‌خورد که در مرثیه‌های *سترگ*^۳ *شاکا* و پیام‌ها انعکاس روشنی دارد، این مضمون به دفعات در مجموعه *اتیوپیک* هم آمده است و درونمایه اصلی و مکرر آن را تشکیل می‌دهد.

سبک نگارش سنگور، از نامیدن و کشف نشانه‌ها و مفاهیم حاصل می‌شود. شاعر با گفتار شاعرانه خود به کلمات هستی می‌بخشد، تا آنجا که کافی است با نامیدن هر شیئی، ارزش آنها نمایان می‌شود. همان‌گونه که *افلاطون*^۴ رابطه‌ای بین واژه‌ها و اشیاء برقرار می‌کرد، (بونه ۱۹۹۷، ص ۵۵) شاعر نیز همیشه در جستجوی مفاهیم پنهان در پشت واژه‌هاست و از این رو وارد فضای *سوررالیسم* می‌شود.

انسان سیاه‌پوست حضور *ماوراء الطبیعه* را در طبیعت احساس می‌کند و در این رهگذر از نیاکان خود یاری می‌جوید. چون او معتقد است که آنها زنده‌اند و میان دنیای مردگان و زندگان ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. شاعر تنها هنگامی می‌سراید که تحت تأثیر این نیروهای خاص قرار می‌گیرد.

نشانه‌ها برای او دربرگیرنده باطنی و *ماوراء الطبیعه*‌اند و اشکال ظاهری در واقع نمودار معنی واقعیات‌اند. (سنگور ۱۹۶۴، ص ۳۶)

از این رو شعر او کاملاً از شعر *خردگرایانه* غربی فاصله می‌گیرد و به کشف نشانه‌ها

1- N' deissane

2- Pindare

3- courtoisie

1- Troubadours

2- Paul Claudel

3- Elégies Majeures

4- Platon

می‌پردازد تا مفهوم پنهان آنها را آشکار سازد. در اشعار سنگور تصاویر شاعرانه فراوانی وجود دارد که استعاره‌ها و تکرارها عنصر اصلی آنرا تشکیل می‌دهند. شکل ظاهری اثر به آیات انجیل شبیه است، ولی محتوای آن از معنای دیگری برخوردار است، به شعر نو و شعر سپید بیشتر شبیه است که با آهنگی یکسان همچون نُت‌های موسیقی به دنبال هم می‌آید. چون زندگی سیاهپوستان با موسیقی عجین شده، این مسئله به وضوح در شعر سنگور دیده می‌شود. به عقیده او زبان فرانسوی زبان خدایان است و تصاویر زیبای شاعرانه و قابلیت‌های نحوی فراوان دارد. او با به‌کارگرفتن این زبان به شعر خود بُعدی جهانی می‌بخشد.

۳- اسطوره در شعر سنگور

همان‌طور که قبلاً به آن اشاره شد شاعر تنها به ارائه دنیای واقعی بسنده نمی‌کند بلکه کلمات سحرآمیز هم در شعر او نقش اساسی ایفاء می‌کنند. او برای بیان نظریات خود به اسطوره متوسل شده تا ارتباط خود را با ریشه‌های فرهنگی و سنتی‌اش حفظ کند. بدین ترتیب او روح جدیدی در کالبد شعرش می‌دمد. در واقع شاعران سیاهپوست از سابقه ادبیات شفاهی که ریشه در سنت‌های آنها دارد و به صورت حماسی و یا اسطوره‌ای ارائه می‌شده‌اند بهره می‌گیرند. در آفریقا برای انتقال اندیشه‌های نیاکان و آگاهی انسان از فرهنگ و اصول پایه‌ای جامعه، داستان‌هایی تحت عنوان *اصول تکوین عالم*^۱ روایت می‌شده که به آنها امکان تعلیم و تربیت نسل‌های آینده را می‌داده است، این همان خط مشی سنگور در مجموعه اشعار اوست.

سنگور از اسطوره‌های شناخته شده و معروف آفریقایی مدد می‌جوید تا آرمان‌های درونی خود را در غالب شخصیت آنها ابراز کند. مثلاً *کایامگان* که امپراتور سلسله‌ای قدیمی در مالی^۱ است، برای او مظهر عدالتخواهی است زیرا چون پدری دلسوز به مردمش عشق می‌ورزد و آنها را به برادری و برابری می‌خواند، در واقع او نماد هویت و قدرت آفریقایی است. شاعر با ترسیم این امپراتوری که در منطقه وسیعی از آفریقای غربی بود، نمونه‌ای از حکومت آرمانی را ارائه می‌دهد. در دوره واگادو^۲، که در زبان آفریقایی به معنای قدیمی است و ملقب به *پادشاه طلا* (سنگور ۱۹۹۰، ص ۲۶) بود، این امپراتوری به اوج ثروت و قدرت غیرقابل تصویری رسید و سفیدهای شمالی و سیاهان جنوب تحت تسلط او بودند. در شعر سنگور ارتباط نمادینی بین پادشاه که شخص اول (همان، ص ۱۰۴) کشور است با اتباع‌اش دیده می‌شود: او با حفظ قدرت خود، *مانای* مادری دلسوز به رعایای خود با مهر و محبت تمام روزی می‌رساند و طعام می‌بخشد: «بخورید و بخوابید فرزندان شیره وجودم را»، «نفس شما نفس من است». همان‌طور که شاعر می‌گوید: «ما برای اولین بار در سرزمین اتیوپی (حبشه) یا بهتر بگوییم در مدینه فاضله‌ایم: «من می‌گویم کایامگان! پادشاه ماه، من روز و شب را پیوند می‌دهم، من شاهزاده شمال و جنوب و طلوع و غروب خورشیدم». (همان) در شعر سنگور کایامگان دانایی است که در برج شیشه‌ای قرار دارد تا همچون فراغته قدیمی رازها او را

1- Cosmogonies.

1- Mali

2- Wagadou

احاطه نکند. در این حکومت، مردم حق اظهار نظر دارند، و شاعر آرمان‌های خود را، برای سعادت مردماش، در آن بیان کرده است.

شاکا نماد مبارزه و پایداری در برابر استعمارگران است. (پلانک ۱۹۹۴، ص ۲۴) شاکا قهرمان اسطوره‌های آفریقای جنوبی است که بر ضد هر شخص و هر آنچه مانع مبارزه او است برمی‌خیزد و آن را از سر راه خود برمی‌دارد، حتی برادران و نامزد خود را فدای بزرگی و آزادی آفریقا می‌کند. در واقع سنگور قصد ارائه داستانی نمادین دارد و می‌خواهد نمونه‌ای از خودگذشتگی را به مردماش نشان دهد تا آنها هم ادامه‌دهنده راه او باشند.

ملکه سبا، پری و الهام بخش شاعر است. از پیوند او و شاه سلیمان، نسل اتیوپیایی از آمیزش نژادهای سیاه و سفید، به وجود آمده است. در شعر بانوی غایب از ملکه سبا یاد شده است و شاهدخت مورد نظر شاعر، نشان از او دارد.

اسطوره جدید برای سنگور پائیکوبی است که طی مراسم مذهبی برای بزرگداشت زمین اجرا می‌شود. رقصنده‌ها با زمین ارتباط برقرار می‌کنند و بدن آنها به شکل‌های گوناگونی همچون حیوانات و گیاهان بدل می‌شوند. (ژوانی ۱۹۹۷، ص ۸۹) می‌توان چنین دریافت که اسطوره‌ها همه جهان فکری آفریقاییان را می‌سازند و از آنها جدایی‌ناپذیرند، در تخیلات شاعر اسطوره‌ها به اوج قدرت خود می‌رسند چرا که او مفاهیم آرمانی خود را به آنها نسبت می‌دهد.

نتیجه‌گیری

بدین ترتیب با روش خُرده‌خوانش به اندیشه‌های اصلی شاعر نزدیک می‌شویم و شاعر را از پس ترسیم اسطوره‌ها و به‌کارگیری واژه‌ها، مضمون‌ها، تکرارها، تجسم نو مسیحی می‌بینیم که رهایی نوع بشر را خواستار است. این با گذشت و فداکاری محقق می‌شود - همچون خود شاعر که از خوشبختی خود می‌گذرد، تا آفریقا به عظمت و قدرت گذشته خود بازگردد و آفریقای جدیدی را بنیان‌گذارد. آفریقا وقتی می‌تواند به یگانگی و وحدت خود دست یابد که از گذشته تاریخی خود و سنت‌هایی که هویت فرهنگی و تاریخی او را می‌سازند، دست نکشد.

او برای بیان احساسات و عواطف آفریقای خود از زبان فرانسه بهره می‌گیرد به عقیده او این زبان، زبان خدایان است، ولی با این همه او به خردگرایی غربی پشت می‌کند و به حس و گریزه روی می‌آورد و بنا به تربیت قبیله‌ای خود از فردگرایی اروپایی گریزان است. زندگی روستایی او، دشواری کار کارگران و استثمار آنها را بیشتر به این شاعر جوان نزدیک می‌کند.

با اینکه پاریس به او عمق فرهنگ غربی را آموخت و دیدی جهانی بخشید، سنگور همیشه با دیده شک به فناوری و تمدن غربی می‌نگریست. شاعر جوان از اینکه اتیوپی تحت استعمار کشورهای غربی بود همیشه بر سر دو راهی قرار داشت: نگهداری سنت‌ها و فرهنگ آفریقای در مقابل فرهنگ اروپایی، چرا که این یک، آن دیگری را یک باره به سوی نیستی سوق داده بود. او به عنوان نماینده و سپس رئیس‌جمهور سنگال انتخابی دشوار در پیش رو داشت، زیرا برخورد تمدن‌های سیاه و سفید بسیار متفاوت از آن چیزی بود که در آرمان‌های خود از پیوند ملکه سبا با سلیمان ترسیم کرده بود. تنها راه درست برای پایان

بخشیدن به برخورد تمدن‌ها و مفاصل مستمر در دیده او امتزاج فرهنگی و زیستی سیاه و سفید به نظر می‌رسید تا به هم‌رنگی نژادی دست یابند و به رستگاری جهانی برسند. سنگور شیفته شعار سه گانه آزادی - برابری و برادری فرانسوی‌ها بود و تنها انتقاد او آن بود که فرانسوی‌ها به این اصل سه گانه از دیدگاه خود می‌نگرند و به آداب و رسوم دیگران و تمدن‌های دیگر وقعی نمی‌نهند.

در پایان، شاعر به انسان‌گرایی خاص خود می‌رسد که دوری از هر نوع ضعف و سستی و رها کردن تردیدها است. آنگاه او آماده عمل است و با دانشی سترگ، و اخلاقی انسانی بر مبنای درک عمیق‌تری از عشق، خواستار عزت بشریت است. او رسیدن به عشق و برادری جهانی را به نوع بشر نوید می‌دهد.

منابع

بوادفر، پیردو، «شاعران امروز فرانسه»، ترجمه سیمین بهبهانی، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی، ۱۳۷۳.

سید حسینی، رضا، «مکتب‌های ادبی»، ج دوم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.

Bonnet, Henri, *Ethiopiennes de Senghor*, Hachette, Paris, 1997.

Delaveau, Phillipe, *Premières leçons sur Ethiopiennes*, Presses Universitaires, Paris, 1997.

Jouanny, Robert, *Ethiopiennes, L.S. Senghor*, Hatier, Paris, 1997.

Planque, Joël, *Etudes sur Ethiopiennes*, Larousse, Paris, 1994.

Richard, Jean - Pierre, *L'univers imaginaire de Mallarmé*, Gallimard, Paris, 1962.

Senghor, Léopold- Sédar, *Liberté 1, (Négritude et Humanisme)*, Seuil, Paris, 1964.

_____, *Œuvre Poétique*, Seuil, Paris, 1990.

Tadié, Jean -Yves, *La Critique Littéraire au 20 siècle*, Pierre Belfond, Paris, 1987.